



درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۳ اردیبهشت ۱۴۰۲

موضوع کلی: قاعده عدم ولایت بر غیر

مصادف با: ۲۲ شوال ۱۴۴۴

موضوع جزئی: ولایات مجعول از طرف خداوند - ۳. ولایت حاکم شرع (فقیه) - ادله ولایت حاکم شرع -

جلسه: ۳۴

دلیل دوم: روایات - بررسی روایت سوم - روایت چهارم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

چند روایت دیگر باقی مانده که نظریه نصب را از آنها می توان استفاده کرد؛ تا اینجا دو روایت، یکی مقبوله عمر بن حنظله و دیگری مشهوره ابو خدیجه مورد بررسی قرار گرفت؛ سومین روایت، روایت «اللهم ارحم خلفائی» است که به تعبیر مختلف و با یک تفاوت های جزئی بیان شده است. از نظر سندی این روایت قابل اتکاء است؛ از نظر دلالتی هم تقریب استدلال به آن بیان شد.

بررسی روایت سوم

اشکالاتی نسبت به این روایت مطرح شده که شاید یکی دو اشکال مهم تر از بقیه اشکالات باشد.

اشکال اول

اساساً قرآنی در این روایت وجود دارد که دلالت بر خلافت علما و فقها نسبت به یکی از آن شئون سه گانه دارد، و آن هم بیان احکام و تبلیغ است، ولی تصدی ولایت و قضاوت از این روایت بدست نمی آید. عمده شاهد، جمله «یروون حدیثی و سنتی» و مخصوصاً جمله ذیل حدیث که «فیعلمونها الناس من بعدی» است که دلالت بر خلافت در شأن خاص می کند. پیامبر (ص) طلب رحمت کرده از خداوند برای کسانی که این کار را انجام می دهند که احادیث و سنت پیامبر (ص) را روایت می کنند و به مردم یاد می دهند. این جلوی اطلاق کلمه خلفائی را می گیرد و لذا دلالت بر مسأله ولایت و قضا ندارد.

بررسی اشکال اول

این اشکال مهم ترین اشکالی است که در دلالت روایت شده است. ما وارد بحث های ریز سندی نمی شویم؛ اما از نظر دلالت فکر می کنم با ملاحظه این دو جمله و دقت و تأمل در آن، می توانیم این شبهه را برطرف کنیم. «یروون حدیثی و سنتی» به معنای روایت بدون تفقه و تفهم نیست؛ منظور این نیست کسانی تنها سخنان من و سنت من را برای شما روایت کنند؛ این به قرینه «یعلمونها الناس من بعدی» معلوم می شود.

سؤال:

استاد: اینجا فهم و تفقه و علم روایات منظور است، یعنی فقها را دارد می گوید.

«یروون حدیثی و سنتی» ناظر به کسانی است که در روایات تأمل و تفکر دارند و احادیث و سنت پیامبر (ص) را فهم کرده اند؛ چون تشخیص سنت کار هر کسی نیست؛ سنت پیامبر (ص) را هر کسی که صرفاً آن را حفظ کرده باشد، نمی تواند بیان کند و تعلیم بدهد. روات می توانند آنچه را که شنیده و حفظ کرده اند نقل کنند؛ اما سنت پیامبر (ص) را تنها کسانی می توانند تعلیم کنند

که اهل فهم و اهل شناخت و آگاهی باشند.

وقتی منظور از «یروون حدیثی و سنتی» این باشد و نیز مقصود از «یعلمونها الناس من بعدی» علما و فقها باشد، با توجه به اطلاق کلمه خلفاء که پیامبر(ص) فرموده «اللهم ارحم خلفائی»، می‌توانیم خلافت به معنای عام را نتیجه بگیریم. آنچه این را تأکید می‌کند، این است که پیامبر گرامی اسلام(ص) تعبیر خلیفه به کار برده؛ اگر منظور فقط خلافت در بیان احکام و بیان احادیث بود و تنها شامل راویان و حفاظ احادیث می‌شد، بدون اینکه هیچ فهم و نظر و درک و تأمل و تعلمی نسبت به اینها داشته باشند، تعبیر خلافت برای آنها درست نبود.

نکته‌ای که تأکید می‌کند اطلاق خلافت را، این است که در برخی از نقل‌ها همانطور که ملاحظه فرمودید یا در اکثر آنها، «یعلمونها الناس من بعدی» وارد نشده است؛ با اینکه اینها قضیه واحده نیستند؛ به هر حال روایت متعدد دارد و چه بسا قضایای مختلفی بوده که حضرت این را فرموده است. لذا خود عدم تزییل روایت به این ذیل در بسیاری از نقل‌ها، دال بر اطلاق خلافت نسبت به شئون سه‌گانه است.

سؤال:

استاد: واقعاً مناسبت حکم و موضوع خیلی مهم است. اینکه پیامبر فقط برای کسانی که سخنان او را نقل و سنت او را بیان می‌کنند، تعبیر خلفاء به کار ببرد صحیح نیست. تعبیر خلافت و جانشینی برای این جماعت این ظرفیت را دارد که معنای مطلق از آن فهمیده شود. «یعلمونها الناس من بعدی» هم که یک قرینه است برای کسانی که می‌خواهند بگویند اینجا ناظر به شأن تبلیغ و بیان احکام است، در بسیاری از نقل‌ها نیامده است. لذا عدم تزییل روایت به این ذیل در نقل‌های متعدد، به نوعی تأیید می‌کند تعمیم یا اطلاق کلمه خلافت را.

پس فقط حفظ و نقل روایت مقصود نیست. به علاوه، مسأله خلافت و جانشینی صرفاً در دایره بیان و تبلیغ احکام، پذیرفتنی نیست؛ آنجا کلمه خلافت را به کار نمی‌برند. پیامبر(ص) خودش یک موقعیتی داشت، شأن نبوت داشت؛ فوqش کسانی را تربیت می‌کرد که اینها را برای مردم نقل کنند. آیا این می‌تواند باعث شود تعبیر به جانشین به کار ببرد؟ استادی که سرکلاس درس می‌دهد و افرادی را به خصوص برای معلمی تربیت می‌کند، می‌تواند بگوید اینها جانشینان من هستند؛ ولی وقتی علوم مختلف را درس می‌دهد و آن اشخاص در یک دایره و دامنه وسیع‌تری اثرگذار می‌شوند، دیگر نمی‌تواند بگوید اینها جانشین من هستند. پیامبر(ص) یک دایره نسبتاً وسیعی برایشان فعلیت پیدا کرد (در آن سه بُعدی که عرض کردیم) بعد این جهت را بیان می‌کنند که خلفا و جانشینان من هم این چنین هستند.

سؤال:

استاد: اعم است؛ خلافت اطلاق دارد، شامل هر سه بُعد می‌شود. این را هم ممکن است بگوییم که عده‌ای مثلاً صرفاً در یک شأن عهده‌دار شوند. این روایت دلالت بر معنای مطلق می‌کند، اما اینکه خارجاً برخی عهده‌دار برخی شئون شوند و برخی دیگر نه، این بحث دیگری است. تطبیق آن یا انطباق قهری آن بر امیرالمؤمنین(ع) و فرزندان امیرالمؤمنین(ع) به عنوان عالی‌ترین مصادیق و در عصر غیبت به همان ملاکی است که در مورد سایر امور گفتیم.

سؤال:

استاد: ما شک نداریم در اینکه بخواهیم از راه اصل وارد شویم؛ اینکه در بعضی نقل‌ها وارد شده، مقید بقیه نقل‌ها نیست.

روایت چهارم

روایتی را مرحوم کلینی در کافی نقل کرده و سند آن از بعضی طرق صحیح است. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَطْلُبُ فِيهِ عِلْمًا سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ رِضًا بِهِ وَإِنَّهُ يَسْتَعْفِرُ لَطَالِبِ الْعِلْمِ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ حَتَّى الْخُوتِ فِي الْبَحْرِ وَفَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى سَائِرِ النُّجُومِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ وَإِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرِثَةَ الْأَنْبِيَاءِ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِينَارًا وَلَا دِرْهَمًا وَلَكِنْ وَرَثُوا الْعِلْمَ فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ أَخَذَ بِحِطِّهِ وَافِرٍ»^۱. این روایت در جوامع روایی نقل شده از طرق مختلف؛ البته عبارات حدیث در نقل‌های مختلف با هم متفاوت است؛ مثلاً در نقلی که کافی آن را نقل کرده از امام صادق (ع) است که آن را از قول رسول خدا (ص) بیان کرده؛ اما این روایت را خود امام صادق (ع) فرموده‌اند و دیگر نفرموده قال رسول الله. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرِثَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَذَلِكَ أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِرْهَمًا وَلَا دِينَارًا وَإِنَّمَا أُورَثُوا أَحَادِيثَ مِنْ أَحَادِيثِهِمْ فَمَنْ أَخَذَ بِشَيْءٍ مِنْهَا فَقَدْ أَخَذَ حِطًّا وَافِرًا فَانظُرُوا عِلْمَكُمْ هَذَا عَمَّنْ تَأْخُذُونَهُ فَإِنَّ أَهْلَ الْبَيْتِ فِي كُلِّ خَلْفٍ عَدُوًّا يَنْفُونَ عَنْهُ تَحْرِيفَ الْغَالِينَ وَانْتِحَالَ الْمُبْطِلِينَ وَتَأْوِيلَ الْجَاهِلِينَ»^۲. این روایت نظیر همان روایت است و البته دلالت آن بر مدعا قوی‌تر است. فقط مشکلی که این نقل دارد، وجود ابی‌البختری در آن است که بعضی در آن خدشه کرده‌اند؛ لکن با توجه به اینکه کافی آن را نقل کرده و ما روایات کافی را معتبر می‌دانیم، مشکلی در سند آن نیست. به علاوه احمد بن محمد بن عیسی از او نقل روایت کرده، لذا مشکلی در سند نیست.

دلالت این روایت هم روشن است؛ چون درست است که در روایت اول بحث علم را مطرح کرده، و در آن فضل عالم بر عابد مطرح شده، اما در روایت دوم که گفتیم دلالت آن بهتر است، آن مقدمه را ندارد که فضل عالم و ترجیح آن بر عابد به چه چیزی هست، همچنین انبیا درهم و دینار به ارث نگذاشته‌اند بلکه سخنانشان را به ارث گذاشته‌اند؛ کسی به اینها اخذ کند، حظ وافری برده است. بعد در ادامه می‌فرماید: ببینید علمتان را از چه کسی اخذ می‌کنید؛ در میان ما اهل بیت فی کل خلف عدولاً نسلاً بعد نسل عادلانی هستند که با سه گروه به استناد سخنان ما معارضه دارند؛ غالین، مبطلین و جاهلین؛ البته هر سه نمی‌دانند یا می‌دانند ولی عناد دارند. آنهایی که منکر و مبطل هستند، آنهایی که جاهل‌اند، و آنهایی که اهل غلو هستند. این روایت می‌گوید نسبت به اهل بیت (ع) مردم بر سه دسته هستند: منکران و معاندان، جاهلان و غالیان. یک عده راه افراط را در پیش گرفته‌اند، یک عده راه تفریط و یک عده هم که جاهل هستند. شأن اهل بیت (ع) چه بوده؟ امام صادق (ع) تأکید می‌کند که علمتان را از چه کسی بگیرید؛ انبیا به ارث گذاشته‌اند معارف و سخنان را؛ آیا ما فقط باید این سخنان را بشنویم؟ آیا آنچه از ما خواسته شده، فقط علم است؟ چه کسانی وارث شمرده شده‌اند؟ اینجا معلوم است که وارثان انبیا فقط کسانی که سخنان پیامبر (ص) را شنیدند و نقل کردند، نیست. وارثان پیامبر (ص) فقط راویان سخنان آنها نیستند. حتی در آن نقل اول آنچه که درباره فضل عالم گفته می‌شود، این عالم صرفاً یک کسی که مثلاً سخنان پیامبر (ص) را شنیده منظور نیست. «مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَطْلُبُ فِيهِ عِلْمًا سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ»، سلوک یک راهی است که در آن علمی مطالبه و خواسته می‌شود که راه به

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۴، باب ثواب العالم و المتعلم، ح ۱.

۲. کافی، ج ۱، ص ۳۲.

سوی جنت باشد. اینجا فقط بحث علم و آگاهی نیست؛ می‌گوید این راهی که شما را به سوی جنت می‌برد، تنها کسانی می‌توانند این را به شما بدهند که خودشان این چنین باشند. این وراثت آیا فقط در حد نقل سخنان پیامبر(ص) است؟ قطعاً اینطور نیست؛ منظور از کسانی که سخنان پیامبر(ص) را نقل می‌کنند، علما و فقها هستند؛ آنهایی که اهل تمیز و اهل فهم و علم هستند. این همه فضیلت نمی‌تواند فقط برای یک راوی و حافظ سخنان پیامبر(ص) باشد. پس فقها مسلماً به عنوان وارثان پیامبر(ص) شمرده می‌شوند.

اما اینکه این وارثان فقط وراثت در علم دارند، این چنین نیست. اولاً منظور فقط سخن نبی مکرم اسلام(ص) نیست؛ انبیا (و در میان انبیا، آن انبیای شاخص) این شأن را داشته‌اند؛ ولایت و قضاوت در مورد اینها ثابت شده است و تردیدی نیست. ولو ولایت عامه برای همه انبیا مقدور نبود، ولی در هر حوزه‌ای ولو در یک منطقه ممکن بود ده‌ها نبی مأمور ابلاغ پیام الهی بودند؛ همه آنها ولایتی داشته‌اند. درست است از نظر امامت عامه و مطلقه به یک معنا که شریعتی هم ضمیمه آن شده، همه به این مرتبه نرسیده‌اند؛ مثل ابراهیم و موسی و برخی از انبیا در این حد بودند. اگر فی الجمله بعضی از اینها هم این ولایت را داشتند و اینجا می‌گویند عالمان و فقیهان وارثان انبیا هستند، این مخصوصاً با توجه به اینکه شامل نبی مکرم اسلام(ص) هم می‌شود، جنبه حکومت و ولایت هم از این بیان استفاده می‌شود.

سؤال:

استاد: این را توضیح دادم؛ در این روایت می‌گوید «فَانظُرُوا عَلِمَكُمْ هَذَا عَمَّنْ تَأْخُذُونَهُ فَإِنَّ فِيْنَا أَهْلَ الْاُبَيْتِ فِي كُلِّ خَلْفٍ عَدُوًّا» که این کار را انجام می‌دهند. وقتی می‌گوییم وراثت انبیا، وراثت انبیا یک معنای عامی دارد. اطلاق دارد؛ اینکه فقط یک جهت یعنی آن جهت تبلیغ و انباء مورد نظر باشد، این چنین نیست. من هم عرض کردم که وقتی می‌گوییم انبیا، شامل رسول گرامی اسلام(ص) تا حضرت آدم(ع) هست و همه را دربرمی‌گیرد. وقتی این کلمه شامل همه انبیا می‌شود و انبیا در حقیقت واجد و دارای این شئون بودند و شأن ولایت هم یکی از شئون سه‌گانه آنها بوده، این اطلاق و این عموم اقتضا می‌کند در همه این جهات این وراثت باشد.

تنها چیزی که اینجا وجود دارد، چند مطلب است:

۱. اینکه اینجا فقط انبیاء دارای ولایت را که ذکر نکرده، همه انبیا را گفته؛ و همه انبیا فقط در آن جنبه تبلیغ و بیان احکام اشتراک داشتند. این را پاسخ دادیم که همه انبیا به نوعی صاحب ولایت بوده‌اند؛ همه آنها فی الجمله این ولایت را داشته‌اند، هر چند بعضی از اینها دارای امامت و ولایت فراگیر و به یک معنا جهانی شده‌اند و یک عده نشدند.

۲. در نقل اول گفته‌اند مسأله علم و فضل علم و عالم مطرح شده که این خود قرینه است بر اینکه تنها این شأن اینها به وراثت می‌رسد، قطعاً چنین معنایی از آن استفاده نمی‌شود، برای اینکه عرض کردم این اطلاق و عمومی که در این هست، به صرف نقل یکی از این شئون و ویژگی‌ها بهم نمی‌خورد و از بین نمی‌رود. در آیه «النبیُّ اَوْلٰی بِالْمُؤْمِنِیْنَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ»، اولویت پیامبر(ص) نسبت به مؤمنین بیان شده است. این اولویت به جهت شأن نبوت است؛ یا به بیان دیگر، قطعاً پیامبران و انبیا یک سری کمالات ذاتی داشته‌اند. اگر می‌گوییم اینها وارثان پیامبران هستند، معنایش این است که همه آن کمالات ذاتی به اینها منتقل می‌شود؟ قطعاً اینطور نیست. پس اینکه ما همه آن جهات را بگوییم به ارث می‌رسد، خود به خود معلوم است باطل است. به قول

معروف خروجش تخصصی است؛ اما اگر ما دلیلی بر خلاف این نداشته باشیم، دلیل بر خروج بعضی از این شئون نداشته باشیم، چرا بگوییم در سایر شئون مثل پیامبران نیست؟ پیامبران عصمت داشتند، پیامبران یک اولویت‌های خاصی داشتند، یک برتری‌های خاصی داشتند؛ این در مورد علما و فقها ثابت نیست. اما آن مقداری که ما دلیل بر خلاف آن نداریم، تحت این عنوان باقی می‌ماند. می‌گوید درهم و دینار به جا نگذاشتند؛ ارث درهم و دینار نبود، اما علم به معنای عام شامل این نمی‌شود. ... علم اینجا در مقام نفی مادیات است، نه اینکه اینجا این علم خصوص آگاهی باشد؛ می‌گوید درهم و دینار به جا نگذاشتند، یعنی اگر علم به این معنا که من عرض می‌کنم، شامل قضاوت شود چه اشکالی دارد؟ ... اخذ به علم یعنی چه؟ یعنی فقط اینها را بشنویم؟ قطعاً معنایش این نیست؛ «من اخذ منه» وقتی پیامبر خودش همه این شئون را دارد و می‌گوید اینها وارث آن هستند، یعنی در این روایت دوم که اصلاً این هم ندارد؛ آن چیزهایی که شما گفتید را ندارد. ... سخنان آنها را از میان سخنانشان فقط؟ پس باید بگوییم آن چیزهایی که آنها شنیده و حفظ کرده‌اند و باید بگویند نیست؛ می‌گوید با تحریف غالبین مقابله می‌کنند، با انتحال مبطلین مقابله می‌کنند، با تأویل جاهلین مقابله می‌کنند که به خاطر همین برخی گفته‌اند که اساساً این مربوط به ائمه است و شامل غیر ائمه نمی‌شود. می‌گوید حتی به خاطر این جهت بعضی این را به ائمه منحصر کرده‌اند در حالی که قرائن دیگری وجود دارد که مسلماً خصوص ائمه از آن بدست نمی‌آید.

روایت چهارم

گروه چهارم روایات، روایاتی که دال بر قرب علما به انبیا است و منزلت علما را نسبت به انبیا بیان می‌کند. این تعبیر از امیرالمؤمنین (ع) است: «أَوْلَى النَّاسِ بِالْأَنْبِيَاءِ أَعْمَلُهُمْ بِمَا جَاءُوا بِهِ»، این در نهج البلاغه هست، در برخی جوامع روایی اهل سنت هم آمده است. آنهایی که سزاوارترند به انبیا، اولویت بیشتری دارند.

سؤال:

استاد: تفقه، فهم، درایت و آن جهاتی که در انبیا لازم است اگر باشد، این علم آنها جدا شدنی از ولایتشان نیست؛ جدا شدن از آن شئون دیگر نیست.

یا مثلاً «مَنْزِلَةُ الْفَقِيهِ فِي هَذَا الْوَقْتِ كَمَنْزِلَةِ الْأَنْبِيَاءِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ»، منزله فقیه در این دوران مثل انبیا بنی اسرائیل است؛ آنها چطور بودند؟ آنها فقط بیان حکم می‌کردند؟ وقتی می‌گوید اولی الناس بالانبیاء، شایسته‌ترین مردم و برترین مردم به انبیا اعلمهم بما جاءوا به می‌باشد، معنایش معلوم است. اگر آنجا اولی به کار برده، روایت «افتخر يوم القيامة بعلماء امتی فاقول علماء امتی کسائر انبیاء قبلی» بحث ولی فقیه نیست، بحث این است که برخی از علما می‌توانند الان می‌گویند حسین زمان یا یزید زمان، یعنی آن ویژگی‌ها و آن خصوصیت‌ها در این زمان متبلور شده، این معنایش این نیست که در همه چیز مثل آن است؛

«والحمد لله رب العالمین»